



ماجراهای سینا؛ نوجوانی که می‌خواهد خیلی زود پولدار شود

یک سُبِه، ره صدساله رفتن!

ماجراهای سینا؛ نوجوانی که می‌خواهد خیلی زود پولدار شود

زهرا عبدی

سینا نوجوانی است که دلش می‌خواهد پولدار شود تا بتواند هر چه دوست دارد، برای خودش بخرد. او دنبال کار می‌گردد و مدتی بعد از مدرسه سر کار می‌رود، اما اذیت می‌شود و آن کار را رها می‌کند تا کاری پیدا کند که بتواند با زحمت کم پول زیادی به دست بیاورد. ماجراهای سینا را در این مسیر می‌بینیم و می‌خوانیم.

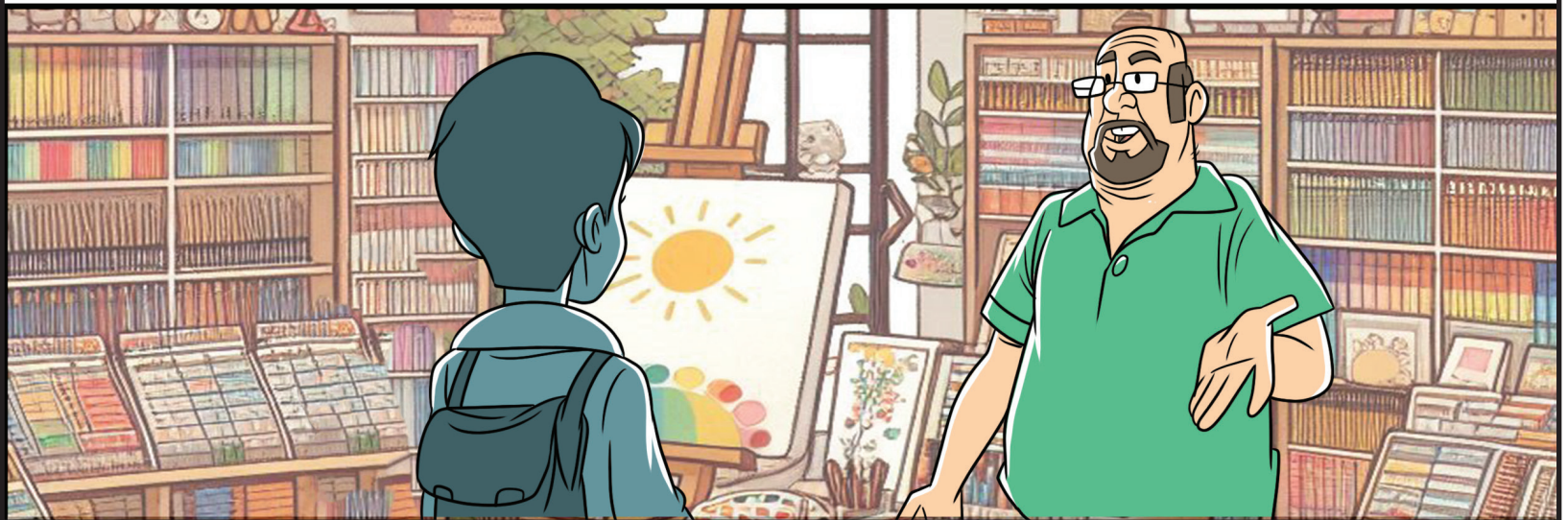
یک‌شنبه، ده‌صد ساله رفتن!



سینا دلش می‌خواهد هر چه دوست دارد، بخرد اما پول کافی ندارد. پدرش نمی‌تواند به او زیاد پول بدهد.



سینا تصمیم می‌گیرد در یک مغازه مشغول کار شود تا بتواند به اندازه‌ی کافی پول داشته باشد و چیزهای مورد نیاز و مورد علاقه‌اش را بخرد.





سینا کیف مدرسه و کتاب و دفترش را همراه خود به میوه‌فروشی می‌برد تا در فرصت‌های بین کار به درس و تمرین‌هایش هم برسد و قدری هم درس بخواند.



بالآخره سینا در یک میوه‌فروشی مشغول کار می‌شود و هر روز بعد از مدرسه، برای کار به آنجا می‌رود.



کجایی پسر؟ بیا این سفارش رو آماده کن ببر به این آدرس...



برای همین، سینا پس از دوره‌ی آزمایشی که تعیین شده بود، تصمیم گرفت دیگر در مغازه‌ی میوه‌فروشی کار نکند.



سینا از اینکه باید خرده‌فرمایشات صاحب‌مغازه را انجام دهد خیلی ناراحت است، اما چاره‌ای هم ندارد. البته می‌بیند با این کار سخت‌تر به درسش می‌رسد و نه پول دلخواهش را درمی‌آورد، پس باید فکر دیگری بکند.



سینا می خواهد شغلی پیدا کند که با کار کم بتواند پول زیادی به دست بیاورد.



صاحب مغازه مبلغی را که از قبل توافق کرده بودند به سینا می دهد و با او تسویه حساب می کند.



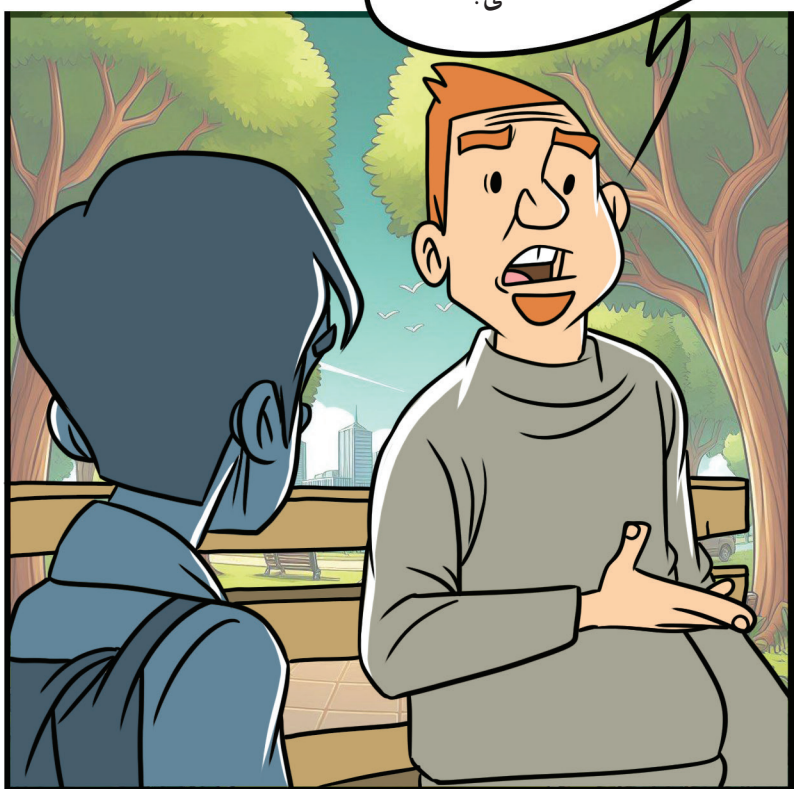
نه آقا، این کارها تعدادشون محدوده و قیمت هم مقطوعه... بگرد ببین اگه اصلاً جای دیگه ای پیدا کردی اون وقت به فکر چونه زدن در باره ی قیمتش باش... نه، آقا قیمت همونه که گفتیم... این قدر با من بحث نکن آقا... کارت ها که روی دستم نمونده...

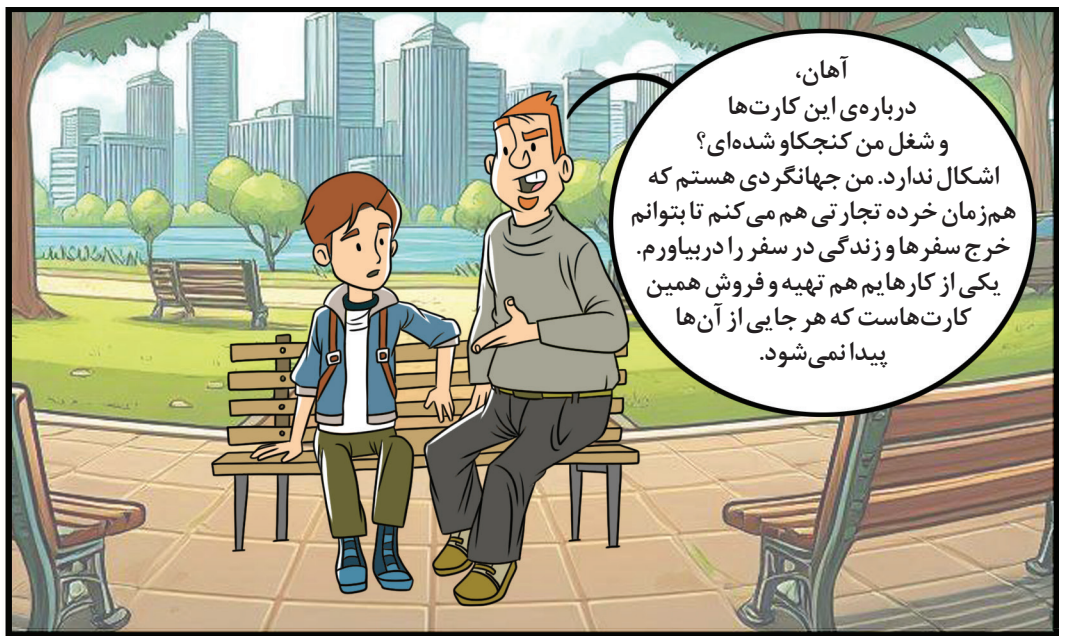
سینا تصمیم می گیرد تا چند روز، ساعتی در گوشه ی خلوتی از پارک محله بنشیند و فکر کند تا راه حلی پیدا کند که یک روز، مرد موتور سواری می آید و روی همان نیمکت، نزدیک او می نشیند و با تلفن همراه صحبت می کند.

آقا پسر مزاحمت شدم یا چیز بدی گفتم که این قدر نگاهم می کنی؟



نه... ببخشید، قصد بدی نداشتم... صحبتتون رو شنیدم و راستش کنجکاو شدم... می دونید... کارت هایی که از شون پیدا نمی شه... قیمتشون...







گفتم که مرا یسار نوجوانی های خودم انداختی . تو هم که دنیبال در آمد خوب می گردی . فکر کن و ببین اگر جنم فروش و کار و کاسبی در خودت می بینی کارت ها را به خودت بفروشم که سود فروشش به تو برسد .

فردا ساعت ۲/۳۰ بعداز ظهر همین جا می آم . خوب فکر کن اگر سر تصمیمات بودی ، با پول بیا . آقا سینا ، خودت دیدی چه قدر مشتری دارم ، اما گفتم چون تو مرا یاد خودم می اندازی از تو زیاد سود نمی گیرم و برای تو کارت های ال . وای رو ۴۰ درصد زیر قیمتی که به بقیه می فروختم ، حساب می کنم .



خیلی ممنون آقا . شما خیلی مهربانید .

من چه قدر خوش شانسم . می دانستم بالأخره یک روز راهی پیدا می شود و می توانم خیلی راحت به یک عالمه پول برسیم .

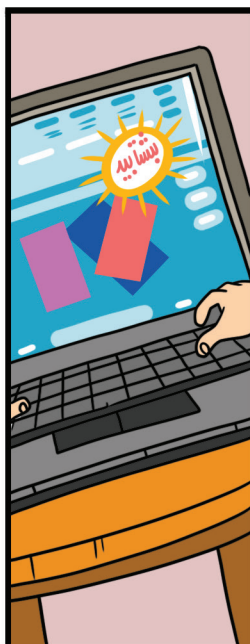


این ساعت خیلی قیمتیته، اما روزی من بود که پسره پول لازم بود تا بتونم زیر قیمت بخرمش.

سینا، علاوه بر شکستن قلم، ساعت مورد علاقه اش را هم بی اطلاع پدر و مادرش می فروشد تا پول بیش تری برای خرید کارت ال.وای داشته باشد.



آقا سینا، دیگر ماشاءالله بزرگ شده ای و داری برای خودت مرد می شوی. از امروز ما با هم دوستیم؛ دوستان وفادار و رازدار.



آفرین پسر خوب. برو ببینم کارت هارا چه قدر زود می فروشی؟ منتظر می مانم تا موفقیت تو را ببینم.



صدها
بسته کارت ال. وای مثل کارت های
من برای فروش گذاشته اند، آن هم با یک صدم
قیمت؟ مگر می شود؟ یعنی قیمت واقعی این
کارت ها این قدر کم است؟

m. nazari : ای بابا اینها دو قرون هم نمی ارزند !!
محمد . م : اینجا جای شوخی و بازی نیست . باید کالا را با واقعی
برای فروش بذارید
م . ب . رضایی : فکر کردی به همین راحتی میتونی سر مردم کلاه
بذاری !!!
sh.m . یه سرچ بکن . تو همین سامانه این کارتها با چه قیمتی برای
فروش گذاشته شده .
س . الف . ۲۰۰۰ : خجالت بکشید در سامانه ی فروش که کلاه برداری نمی کنند .

پس آن
مشتری ها چرا بودند پول و طلا و چک
بدهند تا کارت ها را بخرند؟ یعنی سرم کلاه رفته؟ او که آدم
محترم و مهربان و جهانگرد دنیادیده ای است... شاید این کارت ها
تقلبی اند و کارت های من اصل هستند...

چه حرف هایی می زنی بچه جان؟
کارت اصل و تقلبی کدام است؟ اصلاً از چه کارتی
حرف می زنی؟ نکنند مرا با کس دیگری اشتباه گرفته ای؟ برو
به درس و مشقت برس. من مگر تا حالا تو را دیده ام؟ برو
پسر، برو لطفاً مزاحم من نشو که خیلی کار دارم.

مشتری ها چرا بودند پول و طلا و چک بدهند تا کارت ها را بخرند؟ یعنی سرم کلاه رفته؟ او که آدم محترم و مهربان و جهانگرد دنیادیده ای است... شاید این کارت ها تقلبی اند و کارت های من اصل هستند...

مشتری ها چرا بودند پول و طلا و چک بدهند تا کارت ها را بخرند؟ یعنی سرم کلاه رفته؟ او که آدم محترم و مهربان و جهانگرد دنیادیده ای است... شاید این کارت ها تقلبی اند و کارت های من اصل هستند...

همشهری

گروه ضمايم همشهری ناشر نشریات
دو چرخه، بچه ها، خانواده، پایداری، اقتصاد، تندرستی
خردنامه، داستان، دانستنیها، سرزمین من، ماه،
معماری، ۲۴، شهرنگار، سرنخ و محله
نشانی: تهران، خیابان ولی عصر
نرسیده به پارک وی، کوچه شهید فریسی
شماره ۱۴، روزنامه همشهری

صندوق پستی دو چرخه: ۵۴۴۶-۱۹۳۹۵

پست الکترونیکی: docharkheh1402@gmail.com

تلفن: ۲۳۰۲۳۶۷۴ چاپ: همشهری پذیرش آگهی: ۸۴۳۲۱۰۰۰

دو چرخه در پیام رسانی های داخلی @docharkhe_hamshahri

واحد فنی:

مدیر فنی: حامد یزدانی
تصویرگر: شهرام شیرزادی
صفحه آرایی: شیوا فبری
حروفچینی و تصحیح: همکاران فنی تحریریه روزنامه همشهری
مدیر هنری: مهدی سلامی
ویرایش عکس: کامبیز نویدی

دوپرینه

ضمیمه هفتگی روزنامه همشهری ویژه نوجوانان
سال بیست و دوم، شماره ۱۰۹۹ - شنبه ۱۸ اسفند ۱۴۰۳

صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری

مدیر مسئول: محسن مهدیان
سر دبیر: دانیال معمار
معاون ضمايم: پروانه بهرام نژاد
دبیر ضمیمه: مناف یحیی پور